

گزارشی از نشست فلسفه درون و بیرون دانشگاه

شهره شهر یا نشسته بر برج عاج

محسن آزموده | فیلسوف کیست؟ کسی که در کنج خلوتی نشسته و به تاملاتی پیچیده و درازدامن در موضوعاتی انتزاعی و بی‌پایان مشغول است و با زبانی خاص با همگنان خودش بحث و گفت‌وگو می‌کند یا آن کس که در روشنائی روز به میانه میدان می‌آید و یقه مردم عادی را می‌گیرد و باورها و بدیهیات ایشان را به چالش می‌کشد؟ جای فلسفه کجاست؟ بیرون یا درون دانشگاه؟ هر کدام از این دو محیط چه اقتضائاتی دارد؟ آیا فیلسوفان و فلسفه‌هایی جدا می‌طلبند یا خیر؟ اینها بخشی از سوال‌هایی بودند که در همایش يك روزه فلسفه درون و بیرون دانشگاه مطرح شدند. در این نشست نیم روزه که به همت انجمن حکمت و فلسفه ایران در خانه اندیشمندان علوم انسانی برگزار شد، شمار قابل توجهی از استادان و پژوهشگران فلسفه در ایران سخنرانی کردند، محمود یوسف ثانی، حسین معصومی‌همدانی، محسن جوادی، محمد فنايي، میثم سفیدخوش و ... در گزارش پیش رو، به علت کمبود فضا ناگزیر از انتخاب شدم و تنها سخنان 4 استاد را گزارش کردم، آن هم خلاصه. این گزینش به هیچ عنوان به معنای کم اهمیت تلقی کردن سخنان سایر استادان نیست و امیدوارم به زودی فرصت و مجالی فراهم شود تا باقی آنها را هم گزارش کنم.

فلسفه ورزی به هدف شناخت یا رهایی؟

امیر صائمی

یکی از فیلسوفان زن معاصر گفته است: «با توجه به میزان رنج و بی‌عدالتی که در جهان هست، نمی‌دانم فلسفه‌ورزی من يك تجمل کامل است یا يك ضرورت کامل؟ اینکه بگویم فلسفه‌ورزی من چیزی میان این دو است، شانه خالی کردن از سوال است، امیدوارم کار فلسفی من ضرورتی در جهان باشد، گرچه نگرانم که بیشتر کاری تجملاتی می‌کنم.» به شیوه ساده‌انگارانه و چشم‌پوشی از جزئیات، فلسفه دو هدف دارد: 1. شناخت یا آگاهی، 2. رهایی. این دو هدف به دلایل جامعه‌شناسانه با بیرون و

درون دانشگاه گره خورده‌اند. یعنی عموماً در جاهای نرمال، دانشگاه‌ها به هدف اول می‌پردازند و بیرون دانشگاه به هدف دوم، اگرچه این تقسیم کار ضروری نیست.

به لحاظ تاریخی هدف اول یعنی شناخت را می‌توان در آکادمی افلاطون دید که کنار درختان زیتون بنا شده بود و تعرض نظامیان به آن ممنوع و در آن بدون گرفتن شهریه، به مردان طبقات بالا و دو زن با لباس مردانه، فلسفه می‌آموختند. پژوهشگران معاصر نشان داده‌اند که فارغ‌التحصیلان آکادمی اول، علاقه‌ای به سیاست عملی نداشتند و به مسائل انتزاعی می‌پرداختند. این نکته را افلاطون در محاوره تئای تتوس به زبان سقراط بیان می‌کند. سقراط در این مکالمه به مقایسه فیلسوفان با وکیلان و سخنرانان می‌پردازد و می‌گوید شاید در وهله اول فیلسوفان آدم‌های جالبی به نظر نیایند، اما فیلسوف آزاد است، اما وکیل چنین نیست، زیرا زمانش محدود است، باید مقابل قاضی حرف بزند و بکوشد به طریقی قاضی را راضی کند. اما فیلسوف ارباب زمان است، از استدلالی به استدلال دیگر می‌رود و به کسی پاسخگو نیست. حتی فیلسوفان در راه دادگاه ممکن است گم شوند، چون این امور برای‌شان اهمیت ندارد. آنها شهر را بلد نیستند، چون فرای آسمان‌ها و زیر زمین حرکت می‌کنند. از دید بقیه فیلسوفان ابله و بی‌پناه به نظر می‌رسند، اما واقعیت آن است که دغدغه آنها فرای زمین است. وکیل لباس خودش را نمی‌پوشد، اما فیلسوف لباس خودش را می‌پوشد. لذا در این تلقی فیلسوف به مسائلی می‌پردازد که لزوماً مربوط به زندگی ما نیست.

هدف دوم را نزد خود سقراط می‌توان دید که خرمگس جامعه بود و وظیفه‌اش این بود که با مرد صحبت کند و هدفی اجتماعی را دنبال می‌کرد و می‌خواست جامعه را از شر سیاستمداران و موعظه‌گران و سوفیست‌ها رهایی ببخشد و کمک کند برای خودشان زندگی کنند. این هدف دوم را برتراند راسل هم در مقاله مشهور «ارزش فلسفه» شرح می‌دهد. راسل می‌گوید ما در یکسری تعصباتی که از جامعه و خانواده و اصحاب قدرت گرفتار شده‌ایم و زندگی محصور داریم. هدف فلسفه رهایی بخشیدن ما از شر این اصحاب قدرت به هر شکلی است. او می‌گوید فلسفه اگرچه یقین ما را می‌کاهد، اما معرفت ما را به آنچه ممکن است باشد، افزایش می‌دهد و این باعث می‌شود از جزم‌اندیشی رهایی یابیم و مسیرهای پیموده نشده را دنبال کنیم.

مقاله «Truthmaking, resemblance, and divine simplicity» نوشته محمود مروارید که در مجله «Religious studies» از بهترین

ژورنال‌های فلسفه دین معاصر منتشر شده و مورد داوری متخصصان برجسته‌ای از فلسفه قرار گرفته، نمونه خوب فلسفه در تلقی اول است که مرزهای دانش فلسفه در يك موضوع خاص را گسترش می‌دهد. اما موضوع این مقاله ربط مستقیم به مشکلات عملي جامعه ندارد و بحثي تخصصي پیرامون بساطت الهي را طرح می‌کند که مخاطبش در وهله اول فیلسوفان هستند. مصطفي ملکيان هم در مقاله «تقرير حقيقت و تقليل مرات» تلقي و هدف دوم را به خوبی محقق ساخته است، يعني فلسفه را در خدمت رهايي بخشي جامعه به کار گرفته‌اند. ایشان از طريق رجوع به عقلانیت به مبارزه با ساختارهایی که زندگی را به ما تحمیل می‌کنند، می‌پردازند. بنابراین بخشي از پروژه عقلانیت و معنویت ایشان در جهت رهايي بخشي از ساختارهای گوناگون قدرت است، بخشي هم قابل زیستن کردن زندگی در شرایط کنونی برای افراد است. البته برای هدف رهايي بخشي فلسفه الزاما نباید مقاله یا کتاب نوشت، بلکه می‌توان سخنرانی کرد یا مدرسه‌ای تاسیس کرد یا ... ملکيان در مقاله مذکور لوازم روشنفکری به معنای تقرير حقيقت و تقليل مرات را چنین برمی‌شمارد: 1. عقلانیت، 2. شلورزی و تردید، 3. نقادي همگان، 4. تفکیک مسائل و مساله‌نماها و مساله‌نماها، مسائلي هستند که اهمیت عملي ندارند. ملکيان در مقاله نوشته اگر تعارضی میان تقرير حقيقت و تقليل مرات پیش آمد، باید سراغ تقرير حقيقت رفت، اما دلیلش در نهایت همان تقليل مرات است، زیرا معتقد است که تقرير حقيقت در بلندمدت به تقليل مرات می‌انجامد. مقاله آقای ملکيان داوری به معنای دانشگاهی نشده، چون هدف از نگارش آن نیز چنین نیست. هدف آن رهايي بخشي است.

به نظر من هدف اول فلسفه یعنی شناخت بیشتر باید در درون دانشگاه دنبال شود، مخاطبان این فلسفه هم مردم عادي نیستند، بلکه جامعه متخصص فلسفی است. اگر در دانشگاهی چنین کاری صورت نگیرد، آفت دانشگاهی است. اگر دانشگاهیان ما مطالبی برای داوری در عرصه‌های بین‌المللی و تخصصی فلسفه ارائه نمی‌کنند و درس‌هایی متناسب با دانشگاه‌های جهان نمی‌دهند، نقص است. ضمن آنکه در دانشگاه‌ها باید تنوع باشد تا فیلسوفان با هدف اول، مسائل متنوعی را مورد بحث قرار دهند. هدف دوم فلسفه هم رهايي بخشي است که بیشتر بیرون دانشگاه دنبال می‌شود. فیلسوفانی که با این هدف فلسفه‌ورزی می‌کنند، باید به مسائل مبتلابه جامعه بپردازند. مثلا عبدالکریم سروش متاخر که به موضوعی مثل وحی و رویا می‌پردازد، از حیث هدف دوم فلسفه کاری بی‌ربط می‌کند. ضمن آنکه زبان فلسفه در بیرون دانشگاه باید به گونه‌ای باشد که مخاطب عمومی متوجه شود و به داوری عمومی تن بدهد.

امروز در جامعه روشنفکری ما گفت‌وگویی صورت نمی‌گیرد و این آفتی غیرقابل انکار است. خلاصه آنکه تقابل میان این دو هدف فلسفه لزوماً نباید رفع شود و می‌توان هر دو را حفظ کرد.

پژوهشگر و استاد فلسفه

شما گفتید، ما شنیدیم! نسبت جنسیت، جامعه و فلسفه

مریم نصر اصفهانی

سال 1380 که درسم را در دانشگاه شهید بهشتی شروع کردم، در اولین کلاس که کلیات فلسفه بود، استاد از دانشجویان خواست که خودشان را معرفی کنند و چرا فلسفه را انتخاب کرده‌اند؟ او به دخترها گفت که شما که شوهر می‌کنید و از پسرها پرسید که شغل پدرتان چیست و به آنها گفت: رویاهای‌تان به کنار، در درجه اول به پیشه پدرتان بپردازید، زیرا در فلسفه شغلی نخواهید داشت. این وضعیت در تمام فرآیند تحصیل تا به امروز ادامه داشت. بحث من این است که جای زنانی که می‌خواهند فلسفه بورزند، چه در دانشگاه و چه بیرون کجاست؟ فلسفه‌هایی که با حساسیت‌های جنسیتی پدید آمده‌اند، در این زمینه هم در دانشگاه و هم بیرون از آن مفید هستند. به خصوص که اشتغال دغدغه دانشجویان فلسفه است. ما در دوران دانشجویی مجله‌ای با عنوان آکادمی با این موضوع داشتیم، با دکتر شهین اعوانی به عنوان یکی از معدود زنانی که در فلسفه هستند، گفت‌وگو کردم. دوستان گفتند این موضوع مهمی نیست که نشان از دست‌کم گرفتن موضوع جنسیت در فلسفه است.

سیمون دوبوار می‌گفت، زن دیگری است و انسانی که زن می‌شود، دیگری و غیر است. در فلسفه هم چنین است. تعداد دانشجویان زن به تدریج که از کارشناسی به تحصیلات تکمیلی می‌رویم، کم می‌شوند و اصولاً جدی گرفته نمی‌شوند. زنان در دانشگاه انواع تبعیض‌ها و کنایه‌هایی را که گاه به نقل از فیلسوفان در تاریخ فلسفه گفته شده، تحمل می‌کنند و این به روحیه آنها ضربه می‌زند و احساس غریبگی ایشان را تشدید می‌کند. اما آیا فلسفه با جنسیت مربوط است؟ در کتاب‌های رایج تاریخ فلسفه مثل کاپلستون، درباره هیچ فیلسوف زنی صحبت نشده و مدام گفتارهای زن‌ستیزانه فیلسوفان، از ارسطو تا کانت و شوپنهاور و آنچه تکرار می‌شود، به نظر می‌آید خود فلسفه هم دانشی جنسیتی است و این بحث در دوره پست‌مدرن طرح شده است. در متونی که امروز زنان فیلسوف می‌نویسند، بسیاری از مفاهیم بنیادین فلسفه کلاسیک، جنسیت

یافتگی شدید دارند. زنان در تاریخ فلسفه برای ورود به فلسفه، نه فقط باید لباس ظاهر مردانه بپوشند (در آکادمی افلاطون)، بلکه باید تفکر خودشان را هم کنار بگذارند و مردانه بیندیشند.

در تاریخ فلسفه‌های جدیدی که زنان نوشته‌اند، تعداد قابل ملاحظه‌ای زن یافت شده که به دلایل مختلف در شمار نیامده‌اند. البته این زنان کاملاً مردانه می‌اندیشیدند. رویکردهای جنسیتی در تاریخ‌نگاری فلسفه بسیار متاخرند. در دانشگاه ما هم چنین است. زنان بسیاری هستند که سال‌ها به‌طور مستمر به فلسفه پرداخته‌اند، اما به ندرت وارد دانشگاه‌ها می‌شوند. عموماً مهاجرت می‌کنند یا به ترجمه مشغول می‌شوند، زیرا دانشگاه روی خوشی به آنها نشان نمی‌دهد. در مواردی هم دستیار اساتید می‌شوند و در مقدمه کتاب‌ها از آنها تقدیر می‌شود. اوضاع زنان در بیرون از دانشگاه بدتر است، زیرا در بیرون همان صندلی‌های محدود دانشگاهی را هم ندارند.

در تاریخ فلسفه از ابتدا همواره زنانی داشتیم که اگرچه از طبقات خاصی بودند، اما در فلسفه حضور داشتند، مثل آسیاسیا که در رساله منکسنوس افلاطون از او یاد شده است. در قرون وسطا هم زن‌ها در صومعه‌ها به عنوان راهبه‌ها حضور دارند. اخیراً کتاب‌های زیادی راجع به زنان فیلسوف در قرون وسطا نوشته شده است. در دوره مدرن هم زنان اشراف در سالن‌ها و تالارها در بحث‌های فلسفی شرکت داشتند و بر آرای فیلسوفانی چون دکارت و لایب‌نیتز تاثیر داشتند و بعضاً بر آنها تقدم داشتند. بنابراین در غرب اگر زنان را در دانشگاه راه نمی‌دادند، جایی بیرون از دانشگاه فضایی برای زنانی که وضع مالی خوبی داشتند و به فلسفه علاقه داشتند، وجود داشت. در قرن بیستم هم تا پیش از آنکه زنان دکترا بدهند، زنان در انجمن‌ها و محافل‌های فلسفی حضور جدی داشتند. در حالی که در ایران اولین متن جدید و مهمی که زنی در آن از فلسفه یاد کرده، خاطرات تاج‌السلطنه دختر ناصرالدین شاه است که به علایق فلسفی خودش اشاره می‌کند. او در این خاطرات به محدودیت‌های خودش هم اشاره می‌کند و این نشان‌دهنده تفاوت ما و آنهاست. امروز هم بسیاری از دانش‌آموختگان خوب زن فلسفه از ایران رفته‌اند و با جامعه ما در ارتباط نیستند و به پروژه‌های دیگران می‌پیوندند و نیرو و پتانسیل‌شان از ما گرفته شده است.

با توجه به اوضاع بد و امروز امنیتی دانشگاه، به نظر باید از فلسفه در دانشگاه قطع امید کرد. فلسفه دانشگاهی ما تمایلات نظری و انتزاعی زیادی دارد و بی‌خطر و با جامعه بیگانه است. در حالی که فلسفه با پرسش و آزادی پرسش سر و کار دارد. الان دانشگاهی که قرار

است فضای آزادی پرسش باشد، از بیرون تنگتر شده است. اما خوشبختانه فضای مجازی امکان‌های خوبی برای فلسفه‌ورزی بیرون از دانشگاه فراهم آورده است. در زمینه رابطه جنسیت به فلسفه هم بحث‌های جدیدی مطرح شده که دانشگاه امروز ما جای مناسبی برای طرح آنها فراهم نمی‌کند و باید بیرون از دانشگاه به این فلسفه‌های زنانه‌نگر را که قرار نیست لباس مردانه بپوشند، پرداخت. فیلسوفان زن که امروز تعدادشان زیاد است، معتقدند که دیگری هستند و می‌خواهند در دیگر بودگی خودشان شناخته شوند. این فیلسوفان از دیگری و صدای دیگری حمایت می‌کنند. دیگران در دیگربودگی خودشان محترمند و بزرگ‌ترین دیگری‌ها، زنان هستند.

رویکردهای زنانه‌نگر در متافیزیک، از خشونت متافیزیک و نفی دیگری انتقاد کرده و به جای تقابل از تعامل دفاع می‌کنند، در معرفت‌شناسی از بدن‌مند بودن و موقع‌مند بودن شناخت ما سخن می‌گویند. همچنانکه معرفت‌شناسی آگاهی داریم، باید معرفت‌شناسی غفلت (epistemology of ignorance) هم داشته باشیم. ما باید به سازوکارهای جهل آگاه باشیم. همچنین باید به عدالت معرفتی توجه کرد. چرا اعتبار یک مرد گوینده با زن گوینده فرق می‌کند؟ همچنین از اهمیت شناختی و معرفتی عواطف بحث می‌شود. در جریان اصلی فلسفه، به اهمیت معرفتی عواطف خیلی کم توجه شده، اما فیلسوفان زنانه‌نگر به این موضوع توجه می‌کنند. این مباحث با مسائل جامعه ما بسیار مرتبط است. در حوزه اخلاق هم فیلسوفان زنان‌نگر، نظریات زیادی دارند، اما در کنار همه آنچه به نظر من مهم‌تر است، افزودن نظریه اخلاق پرواداری یا دگرپروایی است که دیگری را به جای من محور اخلاق می‌داند و به جای خودآیینی عقلانی (rational autonomy) از خودآیینی ارتباطی (relational autonomy) سخن می‌گوید. این دگرپروایی باید وارد آموزش ما شود. این مباحث و رویکردها که اساسشان را از نگاه‌های مادرانه می‌گیرند و کمتر جریان اصلی بودند، جلوی دیگرستیزی را می‌گیرند و حقه‌هایی که باعث می‌شود ما دیگری را حذف کنیم، فاش و خنثی کنیم تا در حیات اخلاقی‌مان مقابل دیگرستیزی بایستیم. امیدوارم این رویکردها، در آموزش عمومی جامعه موثر باشد.

پژوهشگر و استاد فلسفه

فلسفه دانشگاهی و فلسفه عمومی

امیر مازیار

یش از بحث از فلسفه درون و بیرون دانشگاه، باید مراد از مفهوم دانشگاه روشن شود. در اینجا معنای عرفی دانشگاه در ایران مدنظر است. منظور از فلسفه عمومی هم، فلسفه‌ای است که در خارج از دانشگاه در جامعه طرح می‌شود. به نظر من فلسفه دانشگاهی و فلسفه عمومی دو نوع فلسفه‌ورزی هستند، یعنی در حالت ایده‌آل این دو باید با هم فرق کنند، اگرچه ممکن است در دانشگاه هم فلسفه‌ورزی عمومی کرد و بالعکس. اما به هر حال باید به تمایز این دو توجه کرد و کار فلسفه بدون هیچ یک از اینها انجام نمی‌گیرد. یعنی فیلسوف خوب، فقط فیلسوف دانشگاهی نیست، ضمن آنکه فیلسوف بیرونی هم اگر دانشگاهی نباشد یا در دانشگاه فلسفه نخوانده باشد، معلوم نیست چقدر موفق است. یکی از معضلات امروز جامعه رابطه درون و بیرون دانشگاه به خصوص ناظر به بحث فعلی در فلسفه وجود ندارد و دانشگاهیان این وظیفه را جدی نمی‌گیرند که باید در عرصه عمومی فلسفه‌ورزی کنند. گفته می‌شود در یونان باستان فیلسوفانی چون افلاطون و ارسطو، فلسفه‌های درونی (درون مدرسه) و بیرونی (بیرون مدرسه) داشتند و اینها با هم فرق می‌کرد، آنچه از افلاطون باقی مانده فلسفه بیرونی او و از ارسطو فلسفه درونی او است. البته این سخن کاملاً درست نیست، اما به دو نوع تعلیم فلسفه اشاره دارد.

اما تفاوت‌های ظاهری و بیرونی اینها در چیست؟ فلسفه دانشگاهی آموزش‌محور است، گویی یک مهارت و تخصص را می‌آموزد (البته در ایران امروز آموزش فلسفه هم کار بیرون دانشگاه شده) در حالی که فلسفه بیرون دانشگاه ایده‌پردازی و نظریه‌پردازی می‌کند. فلسفه درون دانشگاهی متن‌محور است، فلسفه بیرون پرسش‌محور است. فلسفه دانشگاهی گذشته‌گراست، فلسفه عمومی به مسائل امروز و آینده می‌پردازد. فلسفه دانشگاهی با افکار تثبیت شده سر و کار دارد و قالب‌های مدرسی تثبیت شده دارد، اما فلسفه عمومی به افکار زنده و بحث‌برانگیز می‌پردازد و اشکال متفاوتی دارد. فلسفه دانشگاهی غیرسیاسی و سیاست‌پرهیز و محافظه‌کار است، اما فلسفه عمومی سیاسی‌تر است. از آنچه آمد روشن می‌شود که نمی‌توان به یکی از این دو فلسفه اکتفا کرد.

فلسفه دانشگاهی با گروه معدود دانشجویان، استادان و خواص در گفت‌وگو است، اما فلسفه عمومی با کل مدینه و شهر سخن می‌گوید. این بدان معنا نیست که یک جا (در دانشگاه) فلسفه تخصصی در جریان است و آن را رقیق می‌کنند و به فضای عمومی می‌آورند تا جامعه هم بیندیشد. وقتی منظر و مخاطب و موضوع عوض شود، شیوه و نوع تفلسف عوض می‌شود. فلسفه عمومی، فلسفه ساده شده برای جامعه نیست،

فلسفه‌ای است که با جامعه به اشتراک گذاشته می‌شود. مثلاً یکی از معانی فلسفه برای کودکان فلسفه‌ای است که با کودکان به اشتراک گذاشته می‌شود نه فلسفه‌ای رقیق شده به زبان کودکان. فیلسوف عمومی تعقل را با جماعت به اشتراک می‌گذارد و از جامعه می‌آموزد. فیلسوف عمومی با عقل عمومی و مشترک کار می‌کند. ویکو روش درست سخن گفتن در علوم مربوط به انسان را تکیه بر عقل مشترک و سلیم می‌داند. بنابراین کار فیلسوف عمومی خطاب به نه به معنای استدلال منحرف شده و غیربرهانی، بلکه به معنایی است که فلاسفه‌ای چون گادامر و ریکور می‌گویند، یعنی شیوه خاصی از سخن گفتن در موضوع مقتضی که آنجا به راحتی نمی‌توان برهان نشان داد.

فیلسوف عمومی باید بتواند مخاطبان را اقناع کند. او که بر مشهورات تکیه می‌کند، شهره شهر است و منزوی نیست و در شهر است با شهر فکر می‌کند. کار فیلسوف عمومی بسیار مهم است. ظاهراً افلاطون و ارسطو بودند که خطاب به و شعر را در جایگاهی فروتر از برهان نشان دادند، اما ارسطو متوجه این نکته بود که خطاب به جزئی از فلسفه است و وظایف مهمی برای آن قائل شد. خطاب به باید در حق و ناحق، خوب و بد، زیبا و زشت سخن بگوید که مهم‌ترین مسائل جامعه هستند. فیلسوف وسط مدینه است و درباره مسائل بسیار حساس و مهم جامعه سخن می‌گوید. سقراط نمونه خوبی برای فیلسوف عمومی، در برخی گزارش‌های غیرافلاطونی سوفیست خوانده شده است. عجیب هم نیست. کار سوفیست‌ها خطاب به بود. محاورات سقراطی نوعی ژانر نوشتاری و محاجه‌گری در مدینه است که به همین شکل باقی مانده است. بنابراین فیلسوف عمومی خطیب (نه به معنای امروزی) است.

خطابه جمع را مخاطب قرار می‌دهد و به پرسش می‌گیرد و درد امروز و اکنون دارد. فیلسوف اگر تفکر عقلانی را برای جامعه جدی بگیرد، نمی‌تواند در حصارهای دانشگاه بماند. البته تعلیم و تربیت دانشگاهی برای فیلسوف شدن لازم است. فیلسوف عمومی، تعلیم فلسفه نمی‌دهد، فلسفه را در جامعه جاری و برپا می‌کند و جامعه را به حد تفکر فلسفی می‌رساند. کسانی که خود را به دانشگاه محدود کرده‌اند، وظیفه خود را انجام نمی‌دهند. البته گاهی که پای جان سقراط در خطر است، لازم است در دانشگاه سکنا گزید. باید شجاعت بیان فلسفه‌ورزی داشت. فلسفه‌ورزی یعنی فلسفه را در میدان آوردن. فلسفه در جامعه زنده است. جایی که با مسائل واقعی جامعه مواجه می‌شود. البته در حد خطابه است، اما اگر قابلیتش را داشته باشد، به تدریج پخته می‌شود و نشست می‌کند و دوباره وارد دانشگاه می‌شود. دانشگاهیان

بعدي، خطابه‌هاي فيلسوفان قبلي را برهاني و كلاسيك مي‌کنند. فيلسوفان بزرگ، آثارشان را مطابق منطق‌هاي معمول ننوشته‌اند، خلاقيت دارند، حرف تازه دارند، ایده‌پردازند و گام‌شان بلندتر از آن است که در راهروهاي تنگ قرار بگیرند.

پژوهشگر و استاد فلسفه

فلسفه براي عموم؟

حسين شيخ‌رضايي

از دید کسانی که بیرون دانشگاه هستند، فلسفه دانشگاهي دو مشکل دارد، نخست اینکه با زبان فني غيرقابل فهمي بيان ميشود که البته مختص به فلسفه نیست. دوم اینکه آنچه اهل فلسفه در دانشگاه مطرح مي‌کنند، ربط مستقيم به زندگي روزمره ندارد. بنا براین تصوير عمومي آن است که گويي فلسفه دانشگاهي فعاليتي خوش مشغول است که در بهترين حالت مسائلي را از بیرون مي‌گیرد و آنها را تبديل به مسائلي انتزاعي مي‌کند. این در حالي است که فلسفه در سرآغازش چنین نبوده است. سقراط در شهر و براي عموم حرف مي‌زد. دانشگاهي شدن فلسفه، پديده‌اي متاخر است که در قرن هجدهم رخ داده است. این تصوير عمومي از فلسفه است.

اما کسانی مي‌گویند همه فلسفه چنین نیست. مثلاً عده‌اي از فلسفه کاربردي (applied philosophy) سخن مي‌گویند. در حالي که فلسفه کاربردي، با همان زبان تخصصي و فرآیند حرفه‌اي شدن راجع به امور کاربردي سخن مي‌گوید و ربطي به کاربرد آنها در جامعه ندارد و يك فعاليت دانشگاهي است. از سوي ديگر فلسفه مخاطب‌پسند (popular philosophy) وجود دارد، يعني کسانی آنچه در جهان دانشگاهي فلسفه هست، به زبان ساده به ديگران بگویند. این هم هدف فلسفه براي عموم (public philosophy) را برآورده نمي‌کند. فلسفه براي عموم، ديسپليني در دوره نوجواني است و در حال نشو و نماست.

فلسفه براي عموم، دو کار مي‌کند: 1. حتماً با مخاطبان عمومي سخن مي‌گوید و او را وارد فرآیند فلسفه‌ورزي مي‌کند، بنا براین از رسانه‌هاي عمومي استفاده مي‌کند مثل پادکست، سخنراني عمومي، ستون روزنامه، برنامه تلويزيوني، فلسفه براي کودکان، فلسفه براي زندانيان، فلسفه براي سالمندان، مشاوره‌هاي فلسفي و ... 2. راجع به موضوعاتي بحث مي‌کند که خير عمومي و دغدغه عموم مردم هستند، نه راجع به موضوعاتي که فيلسوفان به‌طور سنتي راجع به آنها بحث

میکنند مثل زمین، محیط زیست، عدالت، اعتصاب، هوش مصنوعی، انرژی، میانسالی، ملال، معلولیت، معنویت، حیوانات، خشونت، خیریه، چندفرهنگی، صلح‌طلبی، شادکامی.

من این نحو فلسفه‌ورزی را دون شأن فلسفه نمی‌دانم و معتقدم فیلسوف یا اهل فلسفه در این نحو فلسفه‌ورزی، در حل مسائل انضمامی و مورد مناقشه عمومی، به نحوی عامه فهم مساهمت می‌ورزد. حداقل سه نهاد تثبیت شده در جهان به این شکل از فلسفه‌ورزی می‌پردازند: 1. موسسه فلسفه برای زندگی عموم، 2. شبکه فلسفه عموم، 3. کمیته فلسفه عموم در انجمن فلسفه آمریکا.

اما این نحو فلسفه‌ورزی با منافع چه کسی مخالف است و چرا حساسیت برانگیز است؟ تیموتی ویلیامسون، فیلسوف تراز اول آکسفورد در معرفت‌شناسی و منطق و ریاضی، در سایت دیلی نوس (dailynous)، در پرونده‌ای با موضوع «فلسفه عامه‌پسند» یادداشتی نوشته با عنوان «فلسفه عامه‌پسند و فلسفه پوپولیست» و با فلسفه برای عموم مخالفت می‌کند. او می‌گوید اولاً هر رشته دانشگاهی نیاز به گفت‌وگو با عموم دارد و اختصاصی به فلسفه ندارد، هم برای جذب افراد جدید و استعدادهای تازه، هم برای اقناع مالیات‌دهنده‌های عمومی برای موسسات آموزشی و پژوهشی فلسفه که از محل مالیات عمومی اداره می‌شوند. از نظر ویلیامسون، الگوی فلسفه برای عموم عین الگوی فیزیک برای عموم است، یعنی داخل قبیله به زبان خاص و تخصصی بحث می‌شود و با تشخیص دانشگاه برخی مباحث برای عموم ترجمه می‌شود. بنابراین اولاً دست بالا را دانشگاه دارد و ثانیاً ارتباط یک طرفه است. از دید ویلیامسون فراتر از این معنا ندارد و فلسفه یک تخصص است و چنین نیست که همه به‌طور فطری فیلسوف باشند و بدون تمرین بتوان فیلسوف شد. ویلیامسون این حرف‌ها را پوپولیستی می‌داند.

من ندیده‌ام کسی بگوید بدون ممارست می‌توان فیلسوف شد، اما تصور می‌کنم علت ادعای ویلیامسون، یک جنگ منافع است و نگرانی او از پوپولیست شدن فلسفه نیست. نگرانی او از این است که دانشگاه دیگر دست بالا را نداشته باشد. در بحث عمومی شدن علم تجربی هم نگرانی‌هایی شکل گرفته که با توجه به آنها می‌توان علت نگرانی ویلیامسون را فهمید، اما از نظر من موجه نیست. مدل «مبتنی بر کمبود یا نقصان» که از بالا به پایین و یک طرفه اتوریته را به فیلسوف (دانشمند) می‌دهد، مشکلاتی دارد. نخست اینکه مباحث «تخصصی» فلسفی چه ربطی به عموم دارد و چرا سواد فلسفی به معنای آگاهی به موضوعات «تخصصی» دانشگاهی است؟ مخاطب یا مصرف‌کننده باید بگوید چه

چیز مهم است. این الگوی مخاطب‌محور است. یعنی فیلسوف باید دقت کند که عموم چه می‌خواهد. البته در این الگو هم باز دست بالا را فیلسوف دارد. در حالی که ما در فلسفه هم مثل علم متخصصان غیرحرفه‌ای داریم. یعنی منافع معرفتی هست که گزاره‌ای و دانشگاهی نیستند، اما می‌توانند به علم رسمی کمک کنند. بنابراین ما یک منابع تفکری خارج از دانشگاه هم داریم که به اندازه منابع دانشگاهی ارزشمند هستند. مثلاً در فلسفه کودک، هدف بازگو کردن مباحث فلسفی رایج برای کودکان نیست، بلکه یعنی عاملی جدید (کودک) وارد فلسفه‌ورزی شده و چیزهایی می‌گوید که فیلسوف رسمی کلاسیک نمی‌داند.

مرحله و الگوی بعدی مشارکت و نظارت عمومی است. ایده آن است که در فلسفه هم مثل علوم و فناوری، فرآیند را دموکراتیک کنیم. در این الگو گفته می‌شود که مسائلی تازه در فلسفه مطرح می‌شود که قبلاً در تاریخ فلسفه چنین مسائلی نبوده است. یعنی در اینجا عموم است که چستی مساله فلسفی را مشخص می‌کند. بنابراین شاهدیم یک جنگ منافی در کار است. فلسفه مثل هر رشته دیگری حاصل یک تالیف منافع است و در دل میدان‌های بزرگ‌تری شکل گرفته است. این منافع است که مشخص می‌کند فلسفه دانشگاهی چیست و این دعوا از زمان نزاع دانشکده‌های کانت در جریان بوده. امروز یک بازیگر جدیدی وارد جهان فلسفه شده که اقتدار فیلسوف دانشگاهی را به چالش می‌کشد. بنابراین عجیب نیست که فلسفه دانشگاهی در برابر فلسفه برای عموم مقاومت کند و شأن آن را پایین بداند و آن را پوپولیست بخواند. البته ممکن است فلسفه برای عموم را حاصل جهان سرمایه‌داری خواند که همه چیز را بر اساس منافع می‌داند. اما به نظرم این حرف عجیبی نیست، زیرا فلسفه ساحتی بیرون از بقیه امور نیست. بنابراین برای دوام آوردن و ایجاد فرصت کاری بیشتر، می‌گوید لازم نیست همه فیلسوفان در دانشگاه باشند و به نیازهای جامعه دقت کنند. فلسفه برای عموم، مساله فلسفه و ماهیت فکر و اقتدار در جامعه دانشگاهی را عوض می‌کند و تنها یک فلسفه کاربردی نیست، بلکه بازیگر جدیدی اضافه می‌کند. با ورود این بازیگر، قوای از پیش موجود باید نسبت خودشان را با این عامل تازه وارد مشخص کنند. این جنگ دانشگاه و بیرون دانشگاه نیست، جدال بر سر این است که چه کسی دست بالا را دارد؛ جامعه آکادمیک فلسفه یا عموم؟

پژوهشگر و استاد فلسفه

سیمون دوبوار می‌گفت، زن دیگری است و انسانی که زن می‌شود، دیگری و غیر است. در فلسفه هم چنین است. تعداد دانشجویان زن به تدریج که از کارشناسی به تحصیلات تکمیلی می‌رویم، کم می‌شوند و اصولاً جدی گرفته نمی‌شوند. زنان در دانشگاه انواع تبعیض‌ها و کنایه‌هایی را که گاه به نقل از فیلسوفان در تاریخ فلسفه گفته شده، تحمل می‌کنند و این به روحیه آنها ضربه می‌زند.

فیلسوف وسط مدینه است و درباره مسائل بسیار حساس و مهم جامعه سخن می‌گوید. سقراط نمونه خوبی برای فیلسوف عمومی، در برخی گزارش‌های غیرافلاطونی سوفیست خوانده شده است. عجیب هم نیست. کار سوفیست‌ها خطابه بود. محاورات سقراطی نوعی ژانر نوشتاری و محاجه‌گری در مدینه است که به همین شکل باقی مانده است. بنابراین فیلسوف عمومی خطیب (نه به معنای امروزی) است.

م: □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□ 30 □□□□□□ 1402 □□□□□□